Journal of Fiqh and Usul
Vol. 53, No. 3, Issue 126
Autumn 2021
DOI: https://doi.org/10.22067/jfu.v53i4.45786

سال پنجاه و سوم، شماره ۳، شمارهٔ پیاپی ۱۲٦
پاییز ۱٤۰۰، ص ۱۲۷-۱۰۷

واکاوی قطع و حجیت آن در آیات و روایات*

دکتر امیر محمودی
دانش آموخته دکتری علوم قرآن و حدیث دانشگاه قم
Email: hmahmudi826@gmail.com
دکترحسین صابری[1]
استاد دانشگاه فردوسی مشهد
Email: saberi@um.ac.ir
عبدالکریم عبدالهی نژاد
استاد دانشگاه فردوسی مشهد
Email: abdolahi-k@um.ac.ir

چکیده

حجیت قطع از مباحثی است که به نظر می‌رسد جوانب گوناگون آن به‌قدر کافی در قرآن کریم و سخنان اهل‌بیت جستجو نشده است. تعریف قطع روشن به نظر می‌رسد و منجزیت و معذریت مطلق آن در میان صاحب‌نظران، با وجود اختلافاتی در رویکردها، کم‌تر معارضی دارد؛ اما در این مقاله طرح پرسش‌هایی دربارهٔ قطعِی که قرآن از آن سخن گفته، نشان می‌دهد تطبیق این مقوله بر علم و یقین مطرح‌شده در آیات و روایات ممکن نیست و راهی برای اثبات حجیت مطلق آن در منابع نقلی وجود ندارد؛ بلکه مجموعه‌ای از آیات و روایات میزان نبودن باورهای آدمی و حجیت‌نداشتن پاره‌ای از آن‌ها را حکایت می‌کند.

کلیدواژه‌ها: قطع، علم، یقین، منجزیت، معذریت.

---

*. مقاله پژوهشی؛ تاریخ وصول:۱۳۹٤/۰۱/۲۳؛ تاریخ تصویب نهایی:۱۳۹٦/۰۲/۲۰.
۱ . نویسنده مسئول

Reinvestigating Certitude and its Authority in Quranic Verses and Narrations

Amir Mahmoudi, Ph.D. Ph.D. Graduate of Quran and Hadith Sciences, University of Qom

Hossein Saberi, Ph.D.Professor, Ferdowsi University of Mashhad (corresponding author)

Abd Al-Karim Abdallahi Nejad, Professor, Ferdowsi University of Mashhad

Abstract

The authority of certitude is among the topics whose various aspects do not seem to have been sufficiently investigated in the Holy Quran and the words of Ahl Al-Bait (peace be upon them). The definition of certitude appears to be clear and despite different approaches, there are few opponents to its absolute unconditionally and excusing feature; however, questions raised in this paper about the certitude of which Quran has spoken, indicates that it is impossible to apply the above said to knowledge and certitude mentioned in Quran and narrations and there is no way to prove its absolute authority in the narrated sources; rather, a set of verses and narrations indicate that the human beliefs are not the measure and a number of them have no authority.

Keywords: Certitude, knowledge, certainty, absoluteness, to be excusing.

مقدمه

موضوع قطع و حجیت آن از مباحثی است که به نظر می‌رسد جوانب گوناگون آن به‌قدر کافی در آیات قرآن و سخنان اهل بیت جستجو نشده است؛ ازجمله تحقیق ماهیت قطع مصطلح در منابع اصولی و دریافت معادل لغوی آن در آیات و روایات تا واکاوی منجزیت و معذریت آن در کلام وحی. تعریف قطع روشن به نظر می‌رسد و منجزیت و معذریت مطلق آن نیز باوجود رویکردهای مختلف صاحب‌نظران کمتر معارضی دارد، اما تطبیق آن بر آیات و روایات، دریافت معادل لغوی آن در لسان وحی و به‌دنبال آن اثبات حجیت مطلق قطع از منابع نقلی در نهایت ابهام است. نگارنده به‌دنبال نقد گزاره‌های شایع اصولیان دربارهٔ قطع در روشنای منابع نقلی است که پس از اشاره به تعاریف و نقل اقوال اصولیان در مسئله، در دو بخش ارائه می‌شود:

۱. جستجوی معادل لغوی قطع مورد سخن در آیات و روایات و بیان قابل تطبیق‌نبودن آن بر علم و یقین مطرح‌شده در لسان قرآنی و روایی؛

۲. نقد منجزیت و معذریت مطلق قطع در روشنای کلام وحی و بیان آیات و روایاتی که از میزان نبودن باورهای آدمی حکایت دارد.

۱. مروری بر تعاریف

واژهٔ قطع در منابع اصولی در مقابل شک و ظن قرار گرفته (نک: انصاری، ۲/۱) و در تعریف آن گفته شده است: «آشکاربودن قضیه‌ای آن‌گونه که هیچ تردیدی در آن نباشد» (صدر، دروس فی علم الاصول، ۱۷۰/۱). در برخی منابع به جزم، علم و یقین معنا و مراد از آن همان معنای متفاهم عرفی معرفی شده است (نک: صنقور، ۳۸۷/۲؛ اشکنانی، ۲۷۲/۱).

استعمال لفظ علم و یقین برای قطع مطابق با واقع شهرت یافته است، ولی قرارگرفتن واژهٔ قطع در کنار علم و یقین و ارادهٔ معنای یکسان از آن‌ها در بسیاری از منابع نشانگر آن است که اختلاف معنای موجود تنها به مطابقت با واقع باز می‌گردد، نه به ماهیت حالت درونی شخص قاطع که عبارت از جزم محض او است. چنان‌که مرحوم مظفر در توضیح قطع می‌نویسد: «مراد از قطع، جزمی است که احتمال خلاف در آن وجود ندارد و در آن مطابقت با واقع معتبر نیست، هرچند در دید قاطع مطابق با واقع است. پس قطعی که حجت است و متابعت از آن واجب، اعم از یقین و جهل مرکب است» (۲۳/۳).

۲. حجیت قطع در دیدگاه اصولیان

واژهٔ حجیت در معانی مختلفی به کار گرفته شده است و حجیت قطع نیز باتوجه‌به معنای مراد از

حجت، تعریف می‌شود (نک: صدر، بحوث فی علم الاصول، ۴۳/۸؛ صنقور، ۱۳/۲ و ۱۴). در این رساله حجیت قطع به‌معنای منجزیت و معذریت آن عمدتاً محل بحث و گفت‌وگو است.

باوجود رویکردهای مختلف در بین صاحب‌نظران می‌توان گفت: حجیت مطلق قطع اجمالاً مورد اتفاق است. مرحوم خوئی در مصباح الاصول اقوال موجود را این‌گونه بر می‌شمارد: «اول. حجیت قطع به بنای عقلا جهت ابقای نوع و حفظ نظام ثابت است؛ دوم. قطع حجت است به الزام و حکم عقل؛ سوم. حجیت قطع از لوازم ذاتی آن است» (۱۴/۱). ایشان ضمن اشاره به قول صاحب کفایه مبنی‌بر لازم ذاتی‌بودن حجیت برای قطع، دو قول اول را نقد و همسو با صاحب کفایه، قول سوم را اختیار می‌کند (همان، ۱۵/۱ و ۱۶). این عبارات بخشی از توضیحات ایشان در ادامهٔ مطلب است: «باوجود لزوم عقلی حجیت برای قطع، منع از عمل به آن ممکن نیست. افزون بر آنکه از منع عمل به قطع، اجتماع ضدین در اعتقاد و در صورت اصابت با واقع به‌طور مطلق لازم می‌آید؛ توضیح آنکه باوجود قطع به وجوبِ امری، اگر از عمل به قطع منع کرده و ترک آن را رخصت دهد، در صورت مطابقت قطع با واقع، اجتماع وجوب و اباحه در اعتقاد و در واقع لازم می‌آید و مخالفت قطع با واقع نیز اجتماع آن دو (ضد) را در اعتقاد در پی دارد...» (همان، ۱۶/۱).

شهید صدر نیز ضمن انحصار اقوال دیگران در این سه و پس از نقد قول اول و دوم، با اضافه‌کردن قیدِ قطع به اوامر آنکه حق طاعت دارد و بیانی که نتیجهٔ آن شبیه به قول سوم است، حجیت را از قطع انفکاک‌ناپذیر می‌داند (صدر، مباحث الاصول، ۲۱۹/۱تا۲۳۰). در مباحث الاصول آمده است: «حجیت قطع به‌معنای منجزیت و معذریت عبارت است از: نتیجهٔ قیاسی که کبرای آن با فرض مولویت مولا و صغرای آن با نفس قطع به حکم مولا محقق می‌شود و تمام‌بودن صغرا و کبرا برای ثبوت نتیجه کافی است. پس اگر عبد به حکم مولای خود قطع پیدا کند و بااین‌وجود او را اطاعت نکند، عذری نخواهد داشت، مگر ۱. مولویت مولا در امری که عبد بدان قطع کرده، منع شود، درحالی‌که مولویت مولا مفروغ‌عنه فرض شده است؛ ۲. وصول امر به عبد انکار شود، درحالی‌که باوجود قطعی که در حجیت آن به‌معنای منطقی اشکالی نیست، وصول امر به عبد نیز مفروض است و این نتیجه (یعنی حجیت) ممکن است به اعتبار وقوع قطع در صغرای آن قیاس، به قطع نسبت داده شود نه به این معنا که از ذاتیات قطع شمرده شود، بلکه فقط از ذاتیات مولویت مولا است. به‌تعبیر دیگر، این حجیت از ذاتیات قطع به حکم مولا و با فرض حفظ مولویت مولا در آنچه عبد بدان قطع یافته است، می‌باشد. به‌عبارت‌دیگر این حجیت ذاتی برای مجموع صغرا و کبرا است» (۲۲۲/۱).

شیخ محمد صنقور از اصولیان معاصر نیز در کتاب المعجم الاصولی خود که موضوع آن اصطلاحات علم اصول است ضمن انحصار اقوال در همین سه مورد، قول به لزوم ذاتی حجیت برای قطع را مذهب مشهور اصولیان دانسته است (۱۶/۲ و ۱۷) و در توضیح آن می‌نویسد: «برای روشن‌شدن مراد این رویکرد لازم است معنای لازم ذاتی بیان شود و آن عبارت است از: محمولی خارج از ذات و (درعین‌حال) لازم برای آن؛ مانند زوجیت برای عدد چهار که عین آن محسوب نمی‌شود، کما اینکه جزء مقوم برای ذات عدد چهار نیست، لیکن لازم آن محسوب می‌شود، آن‌سان که تخلف از آن محال است» (۱۷/۲). وی در ادامه، بیانِ شهید صدر را به‌عنوان رویکرد چهارم ذکر می‌کند که نتیجهٔ آن در انفکاک‌ناپذیری حجیت از قطع متعلق به اوامر مولا همسو با مذهب مشهور است (۱۷/۲تا۱۹). تفاوت قول به الزام و حکم عقل به حجیت قطع با مذهب مشهور نیز تنها در حاکمیت عقل است. این قول تنها به ظاهر کلام برخی نسبت داده شده است و در نقد آن گفته می‌شود که شأن عقل تنها ادراک است نه حکم و الزام (همان؛ اصفهانی، ۱۳/۳؛ صدر، مباحث الاصول، ۲۱۹/۱ و ۲۲۰).

حاصل آنکه منابع معتبر از اتفاق بالجملهٔ اصولیان بر میزان بودن قطع آدمی و ثبوت حجیت برای آن حکایت دارند. ضمن آنکه بیان منجزیت و معذریت در منابع مذکور بیانگر آن است که امکان خطارفتنِ قطعِ مورد سخن، مفروغ‌عنه در نظر گرفته شده است. در ادامه وجود چنین قطعی در لسان آیات و روایات و حجیت آن بررسی خواهد شد.

۳. تحقیق معادل لغوی قطع مورد سخن در آیات و روایات

نخستین قدم برای دریافت حجیت قطع از کلام وحی آن است که معنای مورد سخن، در منابع نقلی واکاوی و معادل لغوی آن در لسان آیات و روایات یافت شود. ازاین‌رو مطابقت قطع اصولی را بر مواد قطع، علم و یقین موجود در لسان آیات و روایات بررسی می‌کنیم.

۳-۱. مادهٔ قطع

جستجوی مادهٔ قطع و مشتقات آن در نرم‌افزارهای قرآنی و روایی نشان از آن دارد که این واژه در آیات قرآن و سخنان اولیای خدا در معانی‌ای غیر از جزم، اطمینان و آرامش درونی عاری از شک و تردید به کار رفته است. جداکردن، بریدن و فیصله‌دادن جملگی معانی مادهٔ قطع در کلام وحی است (راغب اصفهانی، ۶۷۷ و ۶۷۸؛ طریحی، ۳۷۹/۴تا۳۸۴). توصیف واژگانی همچون برهان، حکم و دلیل به قاطعیت نیز در راستای معنای لغوی مادهٔ قطع است و این نوع استعمالات بر قطع محل سخن که نظری به وجود دلیل یا نبودن آن ندارد، تطبیق‌شدنی نخواهد بود. برهان، حکم و دلیلی قاطع خوانده می‌شود که به حق اصابت کند

و این امر نیز با قطع اصولی که از امکان خطارفتن و معذریت آن سخن به میان می‌آید، ناسازگار است. کلام امیرالمؤمنین(ع) در رد اهل اجتهاد گویای آن است که قاطعیت حکم با ناپایداری و خطارفتن آن در تناقض است:

«أَمَّا الرَّدُّ عَلَى مَنْ قَالَ بِالاجْتِهَادِ فَإِنَّهُمْ يَزْعُمُونَ أَنَّ كُلَّ مُجْتَهِدٍ مُصِيبٌ عَلَى أَنَّهُمْ لَا يَقُولُونَ إِنَّهُمْ مَعَ اجْتِهَادِهِمْ أَصَابُوا مَعْنَى حَقِيقَةِ الْحَقِّ عِنْدَاللَّهِ عَزَّوَجَلَّ لِأَنَّهُمْ فِي حَالِ اجْتِهَادِهِمْ يَنْتَقِلُونَ عَنِ اجْتِهَادٍ إِلَى اجْتِهَادٍ وَ احْتِجَاجُهُمْ أَنَّ الْحُكْمَ بِهِ قَاطِعٌ قَوْلٌ بَاطِلٌ مُنْقَطِعٌ مُنْتَقَضٌ فَأَيُّ دَلِيلٍ أَدَلُّ مِنْ هَذَا عَلَى ضَعْفِ اعْتِقَادِ مَنْ قَالَ بِالاجْتِهَادِ وَ الرَّأْيِ إِذْ كَانَ أَمْرُهُمْ يئولُ إلى ما وَصَفناه» (حر عاملی، ۵۶/۲۷ و ۵۷)؛ (اما رد قائلان به اجتهاد آن است که گمان می‌کنند تمام مجتهدان مصیب‌اند، بااینکه خود قائل به آن نمی‌باشند که با اجتهادشان به حقیقت حق در نزد خدا دست یافته‌اند، چه آنکه در اجتهاد خود از اجتهادی به اجتهاد دیگر منتقل می‌شوند و احتجاج آنان به قاطعیت حکم اجتهادی سخنی باطل و ناتمام و ازهم‌گسیخته است، پس چه دلیلی روشن‌تر از این بر سستی اعتقاد قائلان به رأی و اجتهاد که کارشان به آنچه وصف نمودیم، افتد).

می‌توان گفت سخن امیرمؤمنان(ع) در وصف نااهل مفتیان تنها یافته‌ای است که به نظر می‌رسد در آن از مادهٔ قطع، حالتی درونی اراده شده است:

«فَإِنْ نَزَلَتْ بِهِ إِحْدَى الْمُبْهَمَاتِ هَيَّأَ لَهَا حَشْواً رَثًّا مِنْ رَأْيِهِ ثُمَّ قَطَعَ بِهِ فَهُوَ مِنْ لَبْسِ الشُّبُهَاتِ فِي مِثْلِ نَسْجِ الْعَنْكَبُوتِ لَا يَدْرِي أَصَابَ أَمْ أَخْطَأَ فَإِنْ أَصَابَ خَافَ أَنْ يَكُونَ قَدْ أَخْطَأَ وَ إِنْ أَخْطَأَ رَجَا أَنْ يَكُونَ قَدْ أَصَابَ» (نهج البلاغه، خطبهٔ ۱۷).

برخی مترجمان لفظ «قطع به» را به جزم و یقین معنا کرده‌اند (شریف الرضی، ۷۳/۱)، ولی عبارات پیرو ازجمله عطف به «فاء» که معنای نتیجه‌گیری در آن نهفته است و به‌دنبال آن عبارت «لَا يَدْرِي أَصَابَ أَمْ أَخْطَأَ» نشان از آن دارد که مراد از این واژه هرگز جزم عاری از شک و شبهه نیست. در ادامه شرح افزون تری بر این حدیث شریف ارائه خواهد شد.

به‌طور کلی موارد استعمال مادهٔ قطع در منابع نقلی از قطع مورد سخن در علم اصول فاصله دارد و هرگز نمی‌تواند شاهدی بر حجیت و میزان‌بودن آن باشد.

۳-۲. علم و یقین

بی‌تردید در آیات و روایات، علم و یقین تمجید و مؤمنان به آن فراخوانده شده‌اند و ظن و گمان، مذمت و از عمل به آن نهی شده است. نکتهٔ شایان توجه این است که آیات و روایات، هرگز باور انسان‌ها را به‌طور مطلق علم معرفی نمی‌کند، بلکه به‌صراحت علم و یقین را از باورهای اشتباه ایشان نفی می‌کند و آن را ظن و گمان می‌خواند، هرچند ایشان خود مدعیِ علم باشند. گویا هرگز امکان یقین به حق‌بودن باطل یا باطل

بودن حق وجود ندارد. جنس علم و یقین به حق نور است و با جنس باورهای اشتباه و خطا که با پشت‌کردن به حجت‌های الهی به دست آمده و از جنس تاریکی و ظلمت است، تفاوت دارد. این در حالی است که مطرح‌شدن معذریت قطع از سوی اصولیان نشان از آن دارد که خطارفتن قطع مورد سخن در نزد ایشان مقبول و بی‌اشکال است.

آیات و روایات زیر بیانگر آن است که اهل باطل هرگز علم و یقین به حقانیت مسلک خود نداشته و حالت درونی ایشان چیزی جز ظن و گمان نیست.

آیات:

«سَيَقُولُ الَّذينَ أَشْرَكُوا لَوْ شاءَ اللَّهُ ما أَشْرَكْنا وَ لا آباؤُنا وَ لا حَرَّمْنا مِنْ شَيْءٍ كَذلِكَ كَذَّبَ الَّذينَ مِنْ قَبْلِهِمْ حَتَّى ذاقُوا بَأْسَنا قُلْ هَلْ عِنْدَكُمْ مِنْ عِلْمٍ فَتُخْرِجُوهُ لَنا إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلاَّ الظَّنَّ وَ إِنْ أَنْتُمْ إِلاَّ تَخْرُصُونَ» (انعام: ۱۴۸)؛ (کسانی که شرک آوردند به‌زودی خواهند گفت: «اگر خدا می‌خواست، نه ما و نه پدرانمان شرک نمی‌آوردیم و چیزی را [خودسرانه] تحریم نمی‌کردیم». کسانی هم که پیش از آنان بودند، همین‌گونه [پیامبران خود را] تکذیب کردند تا عقوبت ما را چشیدند. بگو: «آیا نزد شما دانشی هست که آن را برای ما آشکار کنید؟ شما جز از گمان پیروی نمی‌کنید و جز دروغ نمی‌گویید»).

«ما لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ وَ لا لِآبائِهِمْ كَبُرَتْ كَلِمَةً تَخْرُجُ مِنْ أَفْواهِهِمْ إِنْ يَقُولُونَ إِلاَّ كَذِباً» (کهف: ۵)؛ (نه آنان و نه پدرانشان به این [ادعا] دانشی ندارند. بزرگ سخنی است که از دهانشان برمی‌آید. [آنان] جز دروغ نمی‌گویند).

«وَ قَوْلِهِمْ إِنَّا قَتَلْنَا الْمَسيحَ عيسَى ابْنَ مَرْيَمَ رَسُولَ اللَّهِ وَ ما قَتَلُوهُ وَ ما صَلَبُوهُ وَ لكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ وَ إِنَّ الَّذينَ اخْتَلَفُوا فيهِ لَفي شَكٍّ مِنْهُ ما لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِلاَّ اتِّباعَ الظَّنِّ وَ ما قَتَلُوهُ يَقيناً» (نساء: ۱۵۷)؛ (و گفتهٔ ایشان که: «ما مسیح، عیسی‌بن‌مریم، پیامبر خدا را کشتیم» و حال آنکه آنان او را نکشتند و مصلوبش نکردند، لیکن امر بر آنان مشتبه شد و کسانی که دربارهٔ او اختلاف کردند، قطعاً درمورد آن دچار شک شده‌اند و هیچ علمی بدان ندارند، جز آنکه از گمان پیروی می‌کنند و یقیناً او را نکشتند).[1]

«وَ جَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكاءَ الْجِنَّ وَ خَلَقَهُمْ وَ خَرَقُوا لَهُ بَنينَ وَ بَناتٍ بِغَيْرِ عِلْمٍ سُبْحانَهُ وَ تَعالى عَمَّا يَصِفُونَ» (الانعام: ۱۵۷)؛ (و برای خدا شریکانی از جن قرار دادند، با اینکه خدا آن‌ها را خلق کرده است و برای او، بی‌هیچ دانشی، پسران و دخترانی تراشیدند. او پاک و برتر است از آنچه وصف می‌کنند).

«وَ قالُوا ما هِيَ إِلاَّ حَياتُنَا الدُّنْيا نَمُوتُ وَ نَحْيا وَ ما يُهْلِكُنا إِلاَّ الدَّهْرُ وَ ما لَهُمْ بِذلِكَ مِنْ عِلْمٍ إِنْ هُمْ إِلاَّ

---

۱. به نظر می‌رسد ترجمهٔ دقیق‌تر این است که ایشان از روی یقین حضرت عیسی(ع) را کشتند، بلکه با ظن و گمان کسی را به‌جای ایشان به دار آویختند.

يَظُنُّونَ» (الجاثية: ۲۴)؛ (و گفتند: «غیر از زندگانی دنیای ما [چیز دیگری] نیست؛ می‌میریم و زنده می شویم و ما را جز طبیعت هلاک نمی‌کند» و[لی] به این [مطلب] هیچ دانشی ندارند [و] جز [طریق] گمان نمی‌سپرند).

در آیات دیگری از قرآن کریم علاوه بر ظنی‌خواندن ادعای اهل باطل، علت این امر نبودن دلیل و حجتی از سوی خداوند متعال بیان می‌شود؛ یعنی خداوند متعال حجت و دلیلی در عالم قرار نداده تا ادعای باطلِ اهل باطل را ثابت کند، پس ایشان از چیزی جز ظن و گمان پیروی نمی‌کنند:

«إِنْ هِيَ إِلاَّ أَسْماءٌ سَمَّيْتُمُوها أَنْتُمْ وَ آباؤُكُمْ ما أَنْزَلَ اللَّهُ بِها مِنْ سُلْطانٍ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلاَّ الظَّنَّ وَ ما تَهْوَى الْأَنْفُسُ وَ لَقَدْ جاءَهُمْ مِنْ رَبِّهِمُ الْهُدى» (نجم: ۲۳)؛ ([این بتان] جز نام‌هایی بیش نیستند که شما و پدرانتان نام‌گذاری کرده‌اید [و] خدا بر [حقانیت] آن‌ها هیچ دلیلی نفرستاده است. [آنان] جز گمان و آنچه را که دلخواهشان است پیروی نمی‌کنند، با آنکه قطعاً از جانب پروردگارشان هدایت برایشان آمده است).

«قالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَداً سُبْحانَهُ هُوَ الْغَنِيُّ لَهُ ما فِي السَّماواتِ وَ ما فِي الْأَرْضِ إِنْ عِنْدَكُمْ مِنْ سُلْطانٍ بِهذا أَ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ ما لا تَعْلَمُونَ» (یونس: ۶۸)؛ (گفتند: «خدا فرزندی برای خود اختیار کرده است». منزّه است او. او بی‌نیاز است. آنچه در آسمان‌ها و آنچه در زمین است از آنِ اوست. شما را بر این [ادعا] حجتی نیست. آیا چیزی را که نمی‌دانید، به‌دروغ بر خدا می‌بندید؟).

«وَ يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ ما لَمْ يُنَزِّلْ بِهِ سُلْطاناً وَ ما لَيْسَ لَهُمْ بِهِ عِلْمٌ وَ ما لِلظَّالِمِينَ مِنْ نَصِيرٍ» (حج: ۷۱)؛

(و به‌جای خدا چیزی را می‌پرستند که بر [تأیید] آن حجتی نازل نکرده و بدان دانشی ندارند و برای ستمکاران یاوری نخواهد بود).

«قالَ قَدْ وَقَعَ عَلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ رِجْسٌ وَ غَضَبٌ أَتُجادِلُونَنِي في أَسْماءٍ سَمَّيْتُمُوها أَنْتُمْ وَ آباؤُكُمْ ما نَزَّلَ اللَّهُ بِها مِنْ سُلْطانٍ فَانْتَظِرُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ» (اعراف: ۷۱)؛

(گفت: «راستی که عذاب و خشمی [سخت] از پروردگارتان بر شما مقرر گردیده است. آیا دربارهٔ نام‌هایی که خود و پدرانتان [برای بت‌ها] نام‌گذاری کرده‌اید و خدا بر [حقانیت] آن‌ها برهانی فرو نفرستاده با من مجادله می‌کنید؟ پس منتظر باشید که من [هم] با شما از منتظرانم»).

«ما تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِهِ إِلاَّ أَسْماءً سَمَّيْتُمُوها أَنْتُمْ وَ آباؤُكُمْ ما أَنْزَلَ اللَّهُ بِها مِنْ سُلْطانٍ إِنِ الْحُكْمُ إِلاَّ لِلَّهِ أَمَرَ أَلاَّ تَعْبُدُوا إِلاَّ إِيَّاهُ ذلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَ لكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لا يَعْلَمُونَ» (یوسف: ۴۰)؛

(شما به‌جای او جز نام‌هایی [چند] را نمی‌پرستید که شما و پدرانتان آن‌ها را نام‌گذاری کرده‌اید و خدا دلیلی بر [حقانیت] آن‌ها نازل نکرده است. فرمان جز برای خدا نیست. دستور داده که جز او را نپرستید. این است دینِ درست، ولی بیشتر مردم نمی‌دانند).[1]

شایان ذکر است که حقیقت بیان‌شده در این آیات شریف هرگز در کفر و شرک ظاهری منحصر نمی‌شود، همان طور که قرآن کریم کسانی را که به برخی از انبیای الهی کافر شوند، کافران حقیقی نامیده است[2] و صراحت خطبهٔ شریف نبی‌اکرم(ص) در روز غدیر شرک در ولایت را همان شرک در نبوت و شرک در توحید معرفی می‌کند.[3] از همین رو است که در روایات متعددی کفر و شرک موجود در این آیات به کفر و شرک در ولایت امیرالمؤمنین(ع) معنا می‌شود[4] که البته پرداختن به این مطلب در رسالت این نوشتار نیست. [5]

روایات:

امام صادق(ع) در تفسیر آیهٔ شریفهٔ «وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَ قَلْبِه» (انفال: ۲۴)؛ (و بدانید که خدا میان آدمی و دلش حائل می‌گردد) فرمودند: «يَحُولَ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ أَنْ يَعْلَمَ أَنَ الْبَاطِلَ حَقٌّ» (برقی، ۲۳۷/۱؛ ابن‌بابویه، التوحید، ۳۵۸)؛ (میان او و اینکه علم به حق‌بودن باطل پیدا کند، حائل می‌گردد).

یونس‌بن‌عبدالرحمن از امام صادق(ع) روایت می‌کند که فرمودند: «لا يَستَيقِنُ القَلبُ أَنَّ الحَقّ باطِلٌ أبداً، وَ لا يَستَيقِنُ أنَّ الباطِلَ حَقٌّ أبداً» (عیاشی، ۵۳/۲)؛ (قلب هیچ‌گاه به باطل‌بودن حق و هیچ‌گاه به حق‌بودن باطل یقین پیدا نمی‌کند).

در کتاب شریف کافی از امام صادق(ع) روایت شده که فرمودند: «إِنَّ الْقَلْبَ لَيَتَجَلْجَلُ فِی الْجَوْفِ يَطْلُبُ الْحَقَّ فَإِذَا أَصَابَهُ اطْمَأَنَّ وَ قَرَّ» (کلینی، ۴۲۱/۲)؛ (به‌راستی قلب در دل (آدمی) در شک و تردید است، درحالی‌که حق را می‌جوید، پس چون آن را بیابد آرامش گیرد و سکون یابد) و سپس این آیه را تلاوت فرمودند:

«فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلامِ وَ مَنْ يُرِدْ أَنْ يُضِلَّهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيِّقاً حَرَجاً كَأَنَّما يَصَّعَّدُ

---

۱ با مراجعه به قرآن کریم آیات دیگری با این مضامین یافت می‌شود (نک: نجم: ۲۸؛ روم: ۲۹؛ زخرف: ۲۰) که به ذکر همین مقدار بسنده می‌کنیم.

۲ إِنَّ الَّذينَ يَكْفُرُونَ باللّه وَ رُسُله وَ يُريدُونَ أَنْ يُفَرِّقُوا بَيْنَ اللّه وَ رُسُله وَ يَقُولُونَ نُؤْمنُ ببَعْضٍ وَ نَكْفُرُ ببَعْضٍ وَ يُريدُونَ أَنْ يَتَّخذُوا بَيْنَ ذلكَ سَبيلا أُولئكَ هُمُ الْكافرُونَ حَقًّا وَ أَعْتَدْنا للْكافرينَ عَذاباً مُهيناً (نساء: ۱۵۰ و ۱۵۱).

۳. مَنْ أَطَاعَ عَلِيّاً فَقَدْ أَطَاعَنِی وَ مَنْ أَطَاعَنِی فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ أَيُّهَا النَّاسُ مَنْ رَدَّ عَلَى عَلِیٍّ فِی قَوْلٍ أَوْ فِعْلٍ فَقَدْ رَدَّ عَلَيَّ وَ مَنْ رَدَّ عَلَيَّ فَقَدْ رَدَّ عَلَى اللَّهِ فَوْقَ عَرْشِه أَيُّهَا النَّاسُ مَنِ اخْتَارَ مِنْكُمْ عَلَى عَلِیٍّ إِمَاماً فَقَدِ اخْتَارَ عَلَيَّ نَبِيّاً وَ مَنِ اخْتَارَ عَلَيَّ نَبِيّاً فَقَدِ اخْتَارَ عَلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ رَبّاً (ابن‌بابویه، *معانی الاخبار*، ۳۷۳).

٤. نک: تفاسیر روایی ازجمله *البرهان فی تفسیر القرآن* ذیل آیات شریفه.

۵ نگارنده در این باب، آیات و روایات بسیاری را جمع‌آوری کرده که شایسته است در رساله‌ای دیگر ارائه شود.

فِی السَّماءِ» (انعام: ۱۲۵)؛ (پس کسی را که خدا بخواهد هدایت نماید، دلش را به پذیرش اسلام می‌گشاید و هرکه را بخواهد گمراه کند، دلش را سخت تنگ می‌گرداند؛ چنان‌که گویی به‌زحمت در آسمان بالا می رود).[۱]

از امام رضا(ع) در تفسیر همین آیه روایت شده است که فرمودند:

«مَنْ یُرِدِ اللَّهُ أَنْ یَهْدِیَهُ بِإِیمَانِهِ فِی الدُّنْیَا إِلَی جَنَّتِهِ وَ دَارِ کَرَامَتِهِ فِی الآخِرَة یَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلتَّسْلِیمِ لِلَّهِ وَ الثِّقَةِ بِهِ وَ السُّکُونِ إِلَی مَا وَعَدَهُ مِنْ ثَوَابِهِ حَتَّی یَطْمَئِنَّ إِلَیْهِ وَ مَنْ یُرِدْ أَنْ یُضِلَّهُ عَنْ جَنَّتِهِ وَ دَارِ کَرَامَتِهِ فِی الآخِرَة لِکُفْرِهِ بِهِ وَ عِصْیَانِهِ لَهُ فِی الدُّنْیَا یَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَیِّقاً حَرَجاً حَتَّی یَشُکَّ فِی کُفْرِهِ وَ یَضْطَرِبَ مِنِ اعْتِقَادِهِ قَلْبُهُ حَتَّی یَصِیرَ کَأَنَّما یَصَّعَّدُ فِی السَّماءِ کَذلِکَ یَجْعَلُ اللَّهُ الرِّجْسَ عَلَی الَّذِینَ لا یُؤْمِنُونَ» (ابن‌بابویه، التوحید، ۲۴۳)؛

(هرکس که خداوند متعال اراده کند او را به‌خاطر ایمانش در دنیا به بهشت خود و خانۀ کرامت خود در آخرت رهنمون سازد، سینۀ او را برای تسلیم در برابر خداوند متعال و اعتماد به او و آرامش به ثوابی که به او وعده داده گشاده گرداند تا اینکه بدان آرامش گیرد و هرکس که خداوند اراده کند به‌خاطر کفر او به خداوند و (به‌خاطر) معصیت او در دنیا، او را از بهشت خود و خانۀ کرامت خود در آخرت محروم گرداند، سینۀ او را بسیار تنگ گرداند تا آنجا که در کفر خود شک کند و قلبش از اعتقادی که اختیار کرده لرزان شود تا آنجا که گویی به‌زحمت در آسمان بالا می‌رود. خداوند این‌گونه کسانی که ایمان نمی‌آورند را در خباثت و آلودگی قرار می‌دهد).

از امام باقر(ع) روایت شده که فرمودند:

«إِنَّ الْقَلْبَ یَنْقَلِبُ مِنْ لَدُنْ مَوْضِعِهِ إِلَی حَنْجَرَتِهِ مَا لَمْ یُصِبِ الْحَقَّ فَإِذَا أَصَابَ الْحَقَّ قَرَّ» (برقی، ۲۰۲/۱)؛ (به‌راستی قلب تا آنگاه که به حق نرسیده است از جایگاه خود تا حنجرۀ آدمی در رفت‌وآمد است و چون به حق می‌رسد، قرار می‌یابد).

لسان واحد تمامی آیات و روایات بیان‌شده آن است که علم و یقین هرگز به خطا نمی‌رود و باورهای باطل آدمی جز ظن و گمان نیست. ضمناً گزاره‌هایی همچون «قلب تا آنگاه که به حق نرسیده از جایگاه خود تا حنجره آدمی در رفت‌وآمد است»، «خدا سینۀ او را تنگ گرداند»، «قلب در دل آدمی در شک و تردید است»، در بیان حال اهل باطل و الفاظی چون اطمینان، آرامش، قرار و سکون در وصف دست‌یافتگان به حق جملگی حکایت از آن دارد که تفاوت بین ظن و علم مورد سخن تنها در متعلق آن

۱. همین مضمون در تفسیر عیاشی نیز آمده است (۳۷٦/۱).

نیست،[1] بلکه سخن از آرامش و اطمینانی درونی است که تنها در روشنای نور حق حاصل می‌شود. حال اگر مراد از قطع مطرح‌شده در علم اصول همین قرار و آرامش قلبی است، اعم خواندن آن از یقین و جهل مرکب و سخن‌راندن در عدم اصابت با واقع و معذریت آن هیچ جایگاهی ندارد، زیرا به‌تصریح آیات قرآن کریم و روایات اولیای خدا این آرامش فقط با نور الهی و با رسیدن به حق حاصل می‌شود.

اگر مراد از آن قطع، حالتی درونی است که چنین آرامش و اطمینانی را در پی ندارد، هرگز فی‌نفسه شایستهٔ عنوان حجیت نیست تا چه رسد به اینکه از حجیت ذاتی آن سخن به میان آورده شود. تحلیل ماهیت چنین باورهایی و اثبات میزان نبودن آن‌ها در لسان آیات و روایات موضوع سخن در بخش دوم این نوشتار است.

۴. نقد حجیت مطلق قطع در روشنای کلام وحی

با آنکه منابع نقلی خطارفتن علم و یقین را ممتنع معرفی می‌کند، وجود باورهای متضاد در بین مردم انکارشدنی نیست و این در حالی است که هرکدام باور خود را قطعی نامیده و احتمال ذره‌ای خدشه را در آن منتفی می‌خوانند. جریان‌های فکری گوناگون در جهان‌بینی و انسان‌شناسی، اختلاف‌های بزرگ میان فلاسفه در اصالت ماهیت یا وجود، اقوال متشتت اصولیان در مسائلی چون «وجوب مقدمهٔ واجب» و «دلالت وجوب بر نهی از ضد» و نمونه‌های فراوان دیگر جملگی وجود این حقیقت در مجامع علمی را حکایت می‌کند. روشن است اثبات حجیت یا عدم حجیت این قبیل باورها در کلام وحی با درک دقیق از ماهیت آن‌ها گره خورده است. از سوی دیگر تحلیل درست آن‌ها زمانی محقق است که با مصیب‌بودن علم و یقین در تناقض نباشد.

در ادامه، نقد حجیت مطلق باورهای قطعی مورد سخن ضمن تحلیل آن‌ها و بیان مثال ناقض حجیت آن‌ها در روشنای کلام وحی در دو بخش ارائه می‌شود:

۱- توصیف باب علم نبوی در حسن علم و قبح جهل، سخنی کلیدی برای ورود به تحلیل باورهای متضاد است:

«كَفَى بِالْعِلْمِ شَرَفاً أَنْ يَدَّعِيَهُ مَنْ لَا يُحْسِنُهُ وَ يَفْرَحَ إِذَا نُسِبَ إِلَيْهِ وَ كَفَى بِالْجَهْلِ ذَمّاً أَنْ يَبْرَأَ مِنْهُ مَنْ هُوَ فِيهِ» (مجلسی، ۱۸۵/۱)؛ (در شرف علم همین بس که آنکه بدان آگاه نیست، مدعی آن است و چون بدو نسبت داده شود، شاد گردد و در فرومایگی جهل همین بس که آنکه خود در آن است، خویش را از آن بری می‌خواند).

[1] بیان مشهور آن است که اگر متعلق، باور قطعی حق باشد، آن را علم و یقین و اگر باطل باشد آن را جهل مرکب می‌خوانیم.

نخستین قدم برای درک درست ماهیت قطع مورد سخن، فارغ‌گشتن از دعاوی بنی‌آدم است. صرف‌نظر از دروغ‌گویی‌ها و گزافه‌گویی‌های اهل باطل که قرآن کریم در موارد متعدد از آن سخن می‌گوید (نک: انعام: ۲۸؛ توبه: ۱۰۷)، روشن است که هر کسی بر خود می‌پسندد اندک شک و تردیدی را از باورش نفی و آن را قطعی و عاری از شبهه قلمداد کند. ضعیف‌بودن احتمالات مخالف در نزد مدعی خود انگیزه‌ای است برای تغافل نسبت به آن احتمالات و انکار آن‌ها، به‌ویژه آنگاه که آدمی مدت‌ها با باورهای خود انس گرفته باشد و باوری بر پایهٔ باوری بنا کرده باشد و بنایی عظیم برای حیات فکری خود ساخته باشد که در این صورت هرگز توان دست‌کشیدن از باورهای خود را نخواهد داشت؛ چه آنکه رنگ جهل‌گرفتن ارکان فکری او به تمام اجزای بنایی که ساخته، سرایت می‌کند. ازاین‌رو ترجیح می‌دهد احتمال نقص و خطا را از باور خود نفی و آن را عاری از شک و تردید معرفی کند، اما بااین‌وجود بی‌تفاوتی‌ها و تغافل‌های او هرگز اطمینان و آرامش قلبی را به ارمغان نخواهد آورد. سخن صادق آل محمد(ع) در اقسام کفر دراین‌باره بسیار حائز اهمیت است:

«فَأَمَّا كُفْرُ الْجُحُودِ فَهُوَ الْجُحُودُ بِالرُّبُوبِيَّة وَ هُوَ قَوْلُ مَنْ يَقُولُ لَا رَبَّ وَ لَا جَنَّةَ وَ لَا نَارَ وَ هُوَ قَوْلُ صِنْفَيْنِ مِنَ الزَّنَادِقَة يُقَالُ لَهُمُ الدَّهْرِيَّةِ وَ هُمُ الَّذِينَ يَقُولُونَ- وَ ما يُهْلِكُنا إِلَّا الدَّهْرُ (جاثیه: ۲۳) وَ هُوَ دِينٌ وَضَعُوهُ لِأَنْفُسِهِمْ بِالاسْتِحْسَانِ عَلَى غَيْرِ تَثَبُّتٍ مِنْهُمْ وَ لَا تَحْقِيقٍ لِشَيْءٍ مِمَّا يَقُولُونَ قَالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ- إِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ (همان) أَنَّ ذَلِكَ كَمَا يَقُولُونَ وَ قَالَ- إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَواءٌ عَلَيْهِمْ أَأَنْذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنْذِرْهُمْ لا يُؤْمِنُونَ (بقره: ۶) يَعْنِي بِتَوْحِيدِ اللَّهِ تَعَالَى فَهَذَا أَحَدُ وُجُوهِ الْكُفْرِ وَ أَمَّا الْوَجْهُ الآخَرُ مِنَ الْجُحُودِ عَلَى مَعْرِفَةٍ وَ هُوَ أَنْ يَجْحَدَ الْجَاحِدُ وَ هُوَ يَعْلَمُ أَنَّهُ حَقٌّ قَدِ اسْتَقَرَّ عِنْدَهُ وَ قَدْ قَالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ- وَ جَحَدُوا بِها وَ اسْتَيْقَنَتْها أَنْفُسُهُمْ ظُلْماً وَ عُلُوًّا (نمل: ۱۴) وَ قَالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ- وَ كانُوا مِنْ قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَمَّا جاءَهُمْ ما عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ فَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْكافِرِين» (بقره: ۸۹)؛ فهذا تَفسيرُ وَجهي الجُحودِ (کلینی، ۳۸۹/۲ و ۳۹۰)؛

(اما کفر جحود همان انکار ربوبیت است و آن قول کسی است که گوید: «نه پروردگاری است، نه بهشتی و نه دوزخی» و آن قول دو دسته از زنادقه است که به آن‌ها دهری گویند و هم آن‌هایند که گویند «و هلاک نکند ما را جز دهر» و آن دینی است که با استحسان برای خود وضع کردند بدون آنکه در آن استوار باشند و بررسی و تحقیق و کاوش در چیزی از آنچه می‌گویند کرده باشند. خداوند عزوجل (دربارهٔ آنان) فرموده: «ایشان گمانی بیش ندارند (که امر آنچنان است که می‌گویند)» و فرموده: «همانا کسانی که کفر ورزیدند برای آن‌ها برابر است که بیمشان دهی یا بیمشان ندهی، ایمان نمی‌آورند» (یعنی به توحید خداوند متعال ایمان نمی‌آورند) که این یکی از وجوه کفر است.

اما وجه دیگر کفر جحود انکار با شناخت است و آن این است که منکر انکار کند درحالی‌که می‌داند (آنچه انکار می‌کند) حقی است که نزد او ثابت گشته و خداوند عزوجل فرموده: «و آن را از روی ستمگری و گردن‌کشی انکار کردند بااینکه خود به (حق‌بودن) آن یقین کردند» و (باز) خداوند عزوجل فرموده است: «و پیش (از هجرت پیغمبر به مدینه) خواستار پیروزی بر کفار بودند و چون آنچه شناخته بودند نزد آن‌ها آمد بدان کفر ورزیدند که لعنت خدا بر کافران باد» این است تفسیر دو وجه (کفرِ) جحود و انکار).

عده‌ای از کافران مدعی آرامش و اطمینان درونی هستند، اما صراحت کلام امام(ع) در اقسام کفر جحود بیانگر آن است که حالت درونی آن‌ها از دو حال خارج نیست؛ نخست آنکه حق را می‌شناسند و بااین‌حال انکارش می‌کنند؛ دوم آنکه حق را نمی‌شناسند و توان درک و پذیرش آن را نیز ندارند. نکتهٔ شایان توجه آن است که این ناتوانی هرگز حاصل تثبت، اطمینان و آرامش آنان به حقانیت مرام و مسلک خود نیست، بلکه نتیجهٔ دل‌خوش‌بودن به دینی ساختگی است که با ظن و استحسان برای خود بنا کرده و چنان بدان انس گرفته‌اند که حتی تصور باطل‌بودن آن برایشان خوشایند نیست تا چه رسد به آنکه حق را درک کنند و بپذیرند. سینهٔ آنان تنگ است و قلبشان مضطرب و ناآرام. هرگاه به‌واسطهٔ حجج الهی اندک توجهی به قلب مضطرب خود پیدا می‌کنند، از آن فرار کرده و خود را به تخیلات، توهمات، ظنون و استحسانات مشغول می‌سازند. شاید شرح کلام امیرالمؤمنین(ع) در وصف مفتی نااهل نیز همین باشد که چنان با بافته‌های خود مأنوس می‌شود که تحمل تصور حقانیت مذهبی ورای مذهب خود را ندارد،[1] اما درعین‌حال آرامشی در درون خود ندارد و نمی‌داند خطا کرده یا به صواب رفته است. اصرار و پافشاری بر باورهای باطل و ناتوانی در درک دیگر مذاهب نه حاصل آرامش درونی و تثبت و اطمینان، بلکه نتیجهٔ تنیدن رأی و استحسان، انس‌گرفتن با ظن و گمان، سیاه‌شدن دل و گرفتاری در بند شیطان است.

اگر آدمی باور یا به عبارتی ادعای خود را نزد دیگران به زبان آورده باشد و در مجامع علمی به آن شناخته شده باشد، دست‌کشیدن از آن و درک احتمالات مخالف آن بسیار دشوار خواهد بود. در چنین حالتی تمام قوای درونی او بسیج می‌شود تا قول او را از نقص و خطا منزه کند و چه‌بسا همین یکی از مصادیق قراردادن قلب در ورای زبان باشد که در کلام اولیای خدا مذموم شمرده شده است.[2]

حاصل آنکه قطع به باطل به‌معنای ضعف و درماندگی در درک و پذیرش حق که حاصل نقص و تغافل آدمی باشد، هرگز با اطمینان و آرامش قلبی که همان علم و یقین است، ملازمت ندارد. این دو مقابل یکدیگر است و با هم تناقض دارند و این خود نشانگر حجیت‌نداشتن قطع بیان شده است. ادعای آنکه

---

۱. در ادامهٔ حدیث شریف این‌گونه آمده است: لَا يَحْسَبُ الْعِلْمَ فِي شَيْءٍ مِمَّا أَنْكَرَهُ وَ لَا يَرَى أَنَّ مِنْ وَرَاءِ مَا بَلَغَ مَذْهَباً لِغَيْرِهِ (*نهج البلاغه*، خطبهٔ ۱۷).

۲. لِسَانُ الْعَاقِلِ وَرَاءَ قَلْبِهِ وَ قَلْبُ الْأَحْمَقِ وَرَاءَ لِسَانِهِ (*نهج البلاغه*، حکمت ۴۰).

حجیت یا به عبارتی منجزیت و معذریت در پی تغافل‌ها و کوتاهی‌های آدمی باشد و هرکجا ضعف و ناتوانی در درک حق رخ داد، حجیت بر آن بار شود، ادعایی واهی و بدون دلیل است.

۲- باوجود تحلیل ارائه‌شده از ماهیت قطعِ مورد سخن، گزاره‌های شایع مشهور اصولیان در حجیت مطلق قطع و عدم امکان سلب حجیت از آن، معذرنبودن چنین باورهایی را دور از ذهن می‌انگارد. چنان‌که هرکس با ادبیات حجیت ذاتی قطع مأنوس باشد، امکان عقاب آدمی بر عمل به آن باورها را برنمی‌تابد. بیان نمونهٔ ناقض این تفکر از کلام وحی، راه دیگری برای تقریب حجیت‌نداشتن قطع بماهو قطع است و آن عبارت است از باورهای تغییرنیافتنی که از نافرمانی اوامر خدا، هم‌نشینی با علمای گمراه‌کننده و کسب علم از دشمنان اولیای خدا حاصل شده است. البته تبیین حجیت‌نداشتن این باورها به بیان مقدماتی از فضای تشریع ارائه‌شده در آیات و روایات محتاج است:

أ. جایگاه عبودیت خداوند متعال در لسان تعالیم وحیانی، محوریت آن در تشریع الهی و تحقق آن در پیروی از اولیای الهی بر کسی پوشیده نیست. خداوند متعال آدمیان را برای بندگی آفرید[۱] و چون آن‌ها از رضایت و سخط پروردگار خود بی‌خبر بودند، در میانشان رسولانی برانگیخت و برای ایشان اوصیایی قرار داد تا پیوسته حجتی الهی در میان انسان‌ها بر پا باشد و آن‌ها را از رضایت و سخط خداوندگار عالم آگاه کند.[۲] تا آنجا که زمان بعثت حضرت ختمی‌مرتبت محمد مصطفی(ص) فرا رسید؛ همان بزرگواری که او را بر محبت خود ادب و به خویی والا آراسته کرده،[۳] امر هدایت و تربیت بندگان را به او سپرده و مؤمنان را به اطاعت از او امر فرمود[٤] و چون هنگامهٔ اجابت دعوت الهی از سوی آن بزرگوار(ص) فرارسید فرمود:

«إِنِّی مُخَلِّفٌ فِیکُمُ الثَّقَلَیْنِ کِتَابَ اللَّهِ وَ عِتْرَتِی اهل بیتی وَ إِنَّهُمَا لَنْ یَفْتَرِقَا حَتَّی یَرِدَا عَلَیَّ الْحَوْضَ وَ انْظُرُوا کَیْفَ تَخْلُفُونِّی فِیهِمَا أَیُّهَا النَّاسُ لَا تُعَلِّمُوهُمْ فَإِنَّهُمْ أَعْلَمُ مِنْکُم» (ابن‌بابویه، الامالی، ۵۲۳)؛

(به‌راستی در میان شما دو ثقل را بر جا می‌گذارم؛ کتاب خدا و عترتم که اهل‌بیت من‌اند و آن دو از هم جدا نشوند تا آنکه بر سر حوض بر من درآیند و بنگرید بعد از من چگونه با آن‌ها هستید. ای مردم به آن‌ها نیاموزید که آن‌ها از شما داناترند).

پس تعالیم قرآن و عترت مشحون شد از اینکه فهم آدمی بدون تعلیم و تربیت الهی در نهایت نقص و کوتاهی است و تنها راه نجات او، ورود به حرم امن الهی و گوش‌سپردن به سخنان وحیانی است. مؤمنان به

---

۱. وَ ما خَلَقْتُ الْجِنَ وَ الْإِنْسَ إِلاَّ لِیَعْبُدُون (ذاریات: ٥٦).

۲. نک: اصول کافی، کتاب الحجۀ.

۳. (وَ إِنَّکَ لَعَلی خُلُق عَظیم) (قلم: ٤).

٤ (وَ ما آتاکُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ ما نَهاکُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا) (حشر: ۷) و (یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا أَطیعُوا اللَّهَ وَ أَطیعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِی الْأَمْرِ مِنْکُمْ فَإِنْ تَنازَعْتُمْ فی شَیْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَی اللَّهِ وَ الرَّسُولِ إِنْ کُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْیَوْمِ الْآخِرِ ذلِکَ خَیْرٌ وَ أَحْسَنُ تَأْویلاً) (نساء: ٥٩).

یادگیری علم و تربیت عقل و فهم خود در نزد حجج الهی امر شده و از انس‌گرفتن با دشمنان اولیای خـدا و علم‌آموزی و تربیت در نزد آنان منع گشتند. ازجمله خداوند متعال در آیهٔ ۳۵ سوره مبارکهٔ یونس فرمود:

«أَ فَمَنْ یَهْدی إِلَی الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ یُتَّبَعَ أَمَّنْ لا یَهِدِّی إِلاَّ أَنْ یُهْدی فَما لَکُمْ کَیْفَ تَحْکُمُون».

(آیا کسی که به‌سوی حق رهبری می‌کند، سزاوارتر است مورد پیروی قرار گیرد یا کسی که راه نمی‌یابـد، مگر آنکه هدایت شود؟ شما را چه شده، چگونه داوری می‌کنید؟).

و امام باقر(ع) در تفسیر این آیهٔ شریفه فرمودند:

«فَأَمَّا مَنْ یَهْدِی إِلَی الْحَقِّ فَهُمْ مُحَمَّدٌ وَ آلُ مُحَمَّدٍ مِنْ بَعْدِهِ وَ أَمَّا مَـنْ لَا یَهِـدِّی إِلَّا أَنْ یُهْـدَی فَهُـوَ مَـنْ خَالَفَ مِنْ قُرَیْشٍ وَ غَیْرِهِمْ اهل‌بیتهِ مِنْ بَعْدِهِ» (قمی، ۳۱۲/۱)؛ (اما (مراد از) کسی که به‌سوی حـق رهبـری می‌کند محمد(ص) و آل محمد(ص) از بعد آن بزرگوار است و اما (مراد از) کسی که راه نمی‌یابد مگر آنکه هدایت شود، کسانی از قریش و دیگران هستند که پس از آن بزرگـوار(ص) بـا اهـل بیـت او مخالفـت مـی کنند).

پس به دلالت آیهٔ شریفه و به تفسیر حضرت باقر(ع)، کسی که برای کسب علم در نـزد مخالفـان اهـل بیت زانو زند و از ایشان علم جوید، ناحق را بر حق مقدم داشته و «کسی که راه نمی‌یابد مگر آنکـه هـدایت شود» را بر «کسی که به‌سوی حق رهبری می‌کند» ترجیح داده است.

در دیگر روایات، این حقیقت باری با غنی‌خواندن شاگردان آن بزرگواران از غیر ایشان بیان می‌شود:

همان امام بزرگوار(ع) به سـلمةبن‌کهیل و حکم‌بن‌عتیبـة فرمودنـد: «شَـرِّقَا وَ غَرِّبَـا فَـلَا تَجِـدَانِ عِلْمـاً صَحِیحاً إِلَّا شَیْئاً خَرَجَ مِنْ عِنْدِنَا أَهْلَ‌الْبَیْت» (کلینی، ۳۹۹/۱)؛ (به شرق و غرب عـالم برویـد (بـه هرکجـا می‌خواهید بروید، اما) بدانید که علم درست نخواهید یافت مگر آنچه از نزد ما اهل بیت بیرون رود).

و دربارهٔ «حسن بصری» فرمودند: «فَلْیَذْهَبِ الْحَسَنُ یَمِیناً وَ شِمَالًا فَوَاللَّهِ مَا یُوجَـدُ الْعِلْـمُ إِلَّا هَاهُنَـا» (کلینی، ۵۱/۱)؛ (حسن به هرکجا که می‌خواهد برود، قسم به خدا علم جز اینجا درجایی یافت نمی‌شود).

و باری با تحذیر از رجوع به غیر و گوشزدکردن خباثت و ضلالت مدعیان ناخلف و خطر هم‌نشینی بـا ایشان بیان می‌شود. سفارش رسول خدا(ص) به ابن‌مسعود دراین‌باره بسیار زیبا و رسا اسـت کـه در وصـف مدعیان دروغین علم و پرهیز از هم‌نشینی با آنان فرمودند:

«أَلَا إِنَّهُمْ أَشْرَارُ خَلْقِ اللَّهِ وَ کَذَلِکَ أَتْبَاعُهُمْ وَ مَنْ یَأْتِیهِمْ وَ یَأْخُذُ مِنْهُمْ وَ یُحِبُّهُمْ وَ یُجَالِسُـهُمْ وَ یُشَـاوِرُهُمْ أَشْرَارُ خَلْقِ اللَّهِ یُدْخِلُهُمْ نَارَ جَهَنَّمَ...».

«یَا ابْنَ مَسْعُودٍ لَا تُجَالِسُوهُمْ فِـی الْمَـلَإِ وَ لَا تُبَـایِعُوهُمْ فِـی الْأَسْـوَاقِ وَ لَا تَهْـدُوهُمْ إِلَـی الطَّرِیـقِ وَ لَا تَسْقُوهُمُ الْمَاءَ...».

يَا ابْنَ مَسْعُودٍ فَلْيَكُنْ جُلَسَاؤُكَ الْأَبْرَارَ وَ إِخْوَانُكَ الْأَتْقِيَاءَ وَ الزُّهَّادَ لِأَنَّ اللَّهَ تَعَالَى قَالَ فِي كِتَابِهِ (الْأَخِلَّاءُ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ إِلَّا الْمُتَّقِينَ) (زخرف: ۶۷) يَا ابْنَ مَسْعُودٍ اعْلَمْ أَنَّهُمْ يَرَوْنَ الْمَعْرُوفَ مُنْكَراً وَ الْمُنْكَرَ مَعْرُوفاً فَفِي ذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَلَا يَكُونُ فِيهِمُ الشَّاهِدُ بِالْحَقِّ وَ لَا الْقَوَّامُونَ بِالْقِسْطِ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى (كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلَّهِ وَ لَوْ عَلَى أَنْفُسِكُمْ أَوِ الْوالِدَيْنِ وَ الْأَقْرَبِين) (نساء: ۱۳۴) (طبرسی، ۴۵۰ و ۴۵۱)؛

(آگاه باش که آنان به‌راستی بدترین خلق خدایند و همچنین پیروان ایشان و آن کس که نزد ایشان رود، از ایشان (علمی) گیرد، دوستشان دارد، با آنان هم‌نشینی ورزد و از ایشان مشورت گیرد. بدترین خلق خدایند که خداوند به آتش جهنم داخلشان کند...

پسر مسعود! در آشکارا (نیز) با ایشان هم‌نشینی نکنید و در بازارها با ایشان معامله مکنید و راه نشانشان مدهید و آب به آن‌ها میاشامید...

پسر مسعود! باید هم‌نشینان تو نیکان باشند و برادران تو پرهیزگاران و زاهدان که خداوند متعال در کتاب خود فرموده: «دراین‌روز دوستان با یکدیگر دشمن‌اند مگر پرهیزگاران». پسر مسعود! بدان که آن‌ها (مدعیان دروغین علم) معروف را منکر و منکر را معروف می‌دانند و این‌گونه خداوند بر قلب‌هایشان مهر زند. پس در میان آن‌ها نه گواهی‌دهنده به حقی باشد و نه برپادارندهٔ عدالتی. خداوند متعال فرموده: «برپادارندهٔ عدل باشید و گواهی‌دهنده برای خدا، گرچه به ضرر خود یا والدین و نزدیکان (شما) باشد»).

در این فرمایش، رسول خدا(ص) مؤمنان را از وجود عالمانی دروغین که خداوند بر دل‌هایشان مهر زده، منکر را معروف و معروف را منکر می‌بینند، آگاه فرموده است و از اندک هم‌نشینی و مصاحبت با آنان بر حذر می‌دارد، چه آنکه انس با چنین کسانی بی‌شک انسان را در گروه آنان داخل می‌کند و به انحراف باورهای او می‌انجامد. مراجعه به ابواب نهی از مصاحبت با جاهلان و نااهلان در کتب روایی، اهمیت این مطلب را کاملاً روشن می‌سازد. راه فرار از این انحراف و گمراهی فقط زانوزدن در نزد قرآن و عترت و هم‌نشینی با عالمان به علوم ایشان است. باری دیگر، این حقیقت را در کلام امیر کلام در بیان جایگاه حاکمیت این‌گونه می‌خوانیم:

«أَيُّهَا النَّاسُ! اسْتَصْبِحُوا مِنْ شُعْلَةِ مِصْبَاحٍ وَاضِحٍ وَ امْتَاحُوا مِنْ عَيْنٍ صَافِيَةٍ قَدْ رُوِّقَتْ مِنَ الْكَدَرِ وَ امْتَارُوا مِنْ طَوْرِ الْيَاقُوتِ الْأَحْمَرِ، فَلَعَمْرِي مَا فُوِّضَ إِلَيْكُمْ وَ اعْلَمُوا أَنَّ الَّذِي هُوَ أَعْلَمُ بِكُمْ لَوْ وَقَفْتُمْ بِبَابِهِ وَ قَلَّدْتُمُوهُ الْأَمْرَ هَدَاكُمْ، فَلَيْسَ الْمَعْرُوفُ كُلَّ مَا عَرَفْتُمُوهُ وَ لَيْسَ الْمُنْكَرُ كُلَّ مَا أَنْكَرْتُمُوهُ، فَلَرُبَّمَا سَمَّيْتُمُ الْمَعْرُوفَ مُنْكَراً وَ سَمَّيْتُمُ الْمُنْكَرَ مَعْرُوفاً وَ احْتَجْتُمْ إِلَى رَأْيِ الْبَائِسِ الْفَقِيرِ الَّذِي يُحْدِثُ الرَّأْيَ بَعْدَ الرَّأْيِ، يُرِيدُ أَنْ يُلْصِقَ مَا

لَا يَلْتَصِقُ، يَنْقُضُ رَأْيهُ مَا قَدْ أَبْرَمَهُ آلُ الرَّسُولِ(ص) وَ يَهْدِمُ مَا قَدْ شَيَّدُوهُ لَكُمْ وَ لَوْ سَلَّمْتُمُ الْأَمْرَ لِأَهْلِهِ سَلِمْتُمْ وَ لَوْ أَبْصَرْتُمْ بَابَ الْهُدَى رَشَدْتُمْ» (طبری، ۴۰۳ و ۴۰۴)؛[1]

(ای مردم! روشنی از زبانهٔ چراغی واضح و آشکار طلبید و آب از چشمه‌ای زلال و پالوده از تیرگی برکشید و توشه از طور یاقوت سرخ برگیرید که سوگند به جانم به شما واگذار نگردیده است و بدانید آنکه به شما آگاه‌ترین است، اگر بر درگاهش بایستید و امر را به او بسپارید، هدایتتان خواهد کرد که نه معروف تمام آنچه معروفش پندارید باشد و نه منکر تمام آنچه منکرش بدانید و چه‌بسا معروف را منکر بنامید و منکر را معروف. خود را محتاج رأی بینوای ناداری گردانیدید که پی‌درپی رأی خود تازه گرداند و خواهد آنچه را که نمی‌چسبد بچسباند. رأی او ریسمانی را که آل رسول(ص) محکمش نموده‌اند، بگسلد و بنایی را که ایشان برایتان استوار نموده‌اند، ویران سازد و اگر امر را به اهلش بسپارید، سلامت مانید و اگر دروازه هدایت را ببینید، راه یابید).

ب. مثال نقض روشن برای حجیت‌نداشتن باورهای تغییرنیافتنی، باورهای کسی است که پس از تأکیدهای فراوان تعالیم آسمانی در استغنا به اهل بیت عصمت و طهارت و مذمت‌های بی‌شمار در هم‌نشینی با اهل باطل، حجت خدا را شناخته است، لکن به امر او پشت کند و از روی ارتیاب، غرور، اعتماد به فهم خود، شهوت به رأی خود، محبت به دوستان ناخلف خود یا از روی هر امر باطل و خطای دیگری با دشمنان و مخالفان امیرالمؤمنین(ع) مصاحبت و به آموزه‌های باطل آنان مراجعه کند و در مجلس درس آنان حضور یابد و از این گناه و نافرمانی نقطهٔ سیاهی در قلب او پدید آید و روزبه‌روز با علوم باطل و اشتباه و با قیاس‌ها و استحسان‌های مخالفان اهل بیت انس و الفت بیشتری گیرد و مصداق کلام امام باقر(ع) شود که فرمودند:

«مَا مِنْ عَبْدٍ إِلَّا وَ فِي قَلْبِهِ نُكْتَةٌ بَيْضَاءُ فَإِذَا أَذْنَبَ ذَنْباً خَرَجَ فِي النُّكْتَةِ نُكْتَةٌ سَوْدَاءُ فَإِنْ تَابَ ذَهَبَ ذَلِكَ السَّوَادُ وَ إِنْ تَمَادَى فِي الذُّنُوبِ زَادَ ذَلِكَ السَّوَادُ حَتَّى يُغَطِّيَ الْبَيَاضَ فَإِذَا غَطَّى الْبَيَاضَ لَمْ يَرْجِعْ صَاحِبُهُ إِلَى خَيْرٍ أَبَداً وَ هُوَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ (كَلَّا بَلْ رانَ عَلى قُلُوبِهِمْ ما كانُوا يَكْسِبُونَ)» (مطففین: ۱۴) (کلینی، ۲۷۳/۲)؛

(هر بنده‌ای در دلش نقطهٔ سفیدی است که چون گناهی کند، نقطهٔ سیاهی در آن سفیدی پیدا شود، پس چون توبه کند آن سیاهی برود و اگر در گناهان اصرار ورزد، آن سیاهی افزون گردد تا سفیدی را بپوشاند که چون سفیدی را پوشاند، صاحب آن قلب هرگز به خیر باز نگردد و این همان گفتار خداوند عزوجل است که فرمود: «نه چنین است، بلکه آنچه مرتکب می‌شدند زنگار بر دل‌هایشان بسته است»).

---

۱. همین مضمون در خطبهٔ ۱۰۵ نهج‌البلاغه نیز با عباراتی متفاوت بیان شده است.

پس شیطان بر او مسلط شود و او را گمراه کند و آن‌چنان شود که امام صادق(ع) فرمودند:

«إِذَا أَرَادَ (الله) بِعَبْدٍ سُوءاً نَكَتَ فِي قَلْبِهِ نُكْتَةً سَوْدَاءَ وَ سَدَّ مَسَامِعَ قَلْبِهِ وَ وَكَّلَ بِهِ شَيْطَاناً يُضِلُّه» (ابن بابویه، التوحید، ۴۱۵؛ کلینی، ۱۶۶/۱)؛ (چون (خداوند متعال) برای بنده‌ای بد خواهد، اثری سیاه در دلش گذارد و گوش‌های قلبش را ببندد و شیطانی بر او موکّل کند که گمراهش گرداند).

پس این انسان بیچاره، بنا بر فرمایش رسول خدا(ص) و امیرالمؤمنین(ع) معروف را منکر می‌بیند و منکر را معروف. گوش قلب او چنان بسته می‌شود و سیاهی چنان او را فرا می‌گیرد که نه ذره‌ای حسن و خوبی در معروف می‌بیند و نه ذره‌ای قبح و بدی در منکر؛ شیطان بر او مسلط می‌شود و او را به هر کجا که بخواهد می‌برد. دست او دست شیطان می‌شود، زبان او زبان شیطان می‌شود، فکر او فکر شیطان می‌شود و شیطان او را امرونهی کرده و او مطیع محض شیطان می‌شود.

آیا باور چنین انسانی حجیت دارد؟ آن هم حجیتی ذاتی؟ آیا فرمان شیطان منجز و معذر می‌شود؟ آیا دست خدای عالم نیز بسته شده و هرگز نمی‌تواند حجیت را از باور شیطانی چنین انسان گمراهی سلب کند؟ آیا اگر کسی این سیر را طی کرد، با کتب دشمنان اهل بیت عصمت و طهارت انس گرفت و چنان به آیین باطل خود گره خورد و توان روی برگرداندن از آن را از دست داد که حاضر گشت خود را میان دوستان امیرالمؤمنین(ع) منفجر کند تا به خیال باطل خود نماز ظهر را در بهشت با رسول خدا اقامه کند، باور او حجیت دارد؟

اگر انسان ضعیف و ناقص به حجت الهی پشت کند و پیوسته با خباثت و پلیدی انس گیرد، به‌مرور سیاهی او را فرا گیرد و معروف را منکر و منکر را معروف می‌بیند. ممکن است این سیر آن‌قدر قوی باشد که در شناخت پیامبر خود به خطا رود و در شناخت امام خود اشتباه کند یا ممکن است شیعه و محب امیرالمؤمنین(ع) بماند، اما در اخلاق، فقه، اصول، جامعه‌شناسی، حکومت‌داری، اقتصاد یا در هر مسئلهٔ دیگری خطا کند. لکن هرگز باور او مقرون با نور الهی و اطمینان و آرامش قلبی نخواهد بود. باید دانست حجیت الهی هرگز مأمور نیست به‌دنبال نقص‌ها و بی‌تفاوتی‌ها و خطاهای او باشد، بلکه او مأمور است بر در خانهٔ امام خود زانو زند و با کلام امام خود انس گیرد. موازین عقل، جهل، ایمان و کفر را از اهل خانه‌ای که جبرائیل بر آن نازل شده است، بیاموزد و هرگز ذره‌ای به ظن، گمان و استحسان خود ارج منهد تا مبادا به‌مرور با استدلال و حکم بر پایهٔ ظن و گمان خو گیرد و مبادا خداوند او را در آن گرفتار کند.

مرجع عالی‌قدر سید علی حسینی سیستانی همسو با نتیجهٔ این نوشتار در میزان نبودن باورهای آدمی این‌گونه می‌نویسد:

«قطع بماهو قطع منشأ منجزیت و معذریت نیست، بلکه منشـأ معـذریت و عـدم آن روح مسـئولیت و روح تقصیر در مقدمات حکم است. پس اگر مکلف مقدمات را با روح محاسبه و مسئولیت طـی کنـد، در صورت مخالفت با واقع معذور خواهد بود و در غیر این صورت مجازات خواهـد شـد و قطـع یـا عـدم آن تفاوتی ایجاد نمی‌کند.

در بحث قطع تفاوت میان یقین ذاتی و یقین موضوعی را بیان کردیم. یقین موضوعی، یقینی است که از کنارهم‌گذاشتن احتمالات و قرائن در محور واحدی حاصل شود و این عمل بذاته عملی معذر اسـت؛ زیـرا روح مسئولیت و محاسبه‌ای درونی را در بردارد و تحقق قطع یا عدم آن تأثیری در معذریت نخواهد داشت، اما یقین ذاتی آن است که از عوامل مزاجی و نفسانی نشأت می‌گیرد، چنانچه خواب و استخاره نیز این‌گونـه است و این امر در دید عقلا معذر نخواهد بود. (به‌عنوان‌مثال) اگر فرماندهٔ سپاه بر معلوماتی تکیه کند که از منابع واهی و سست نشأت گرفته و قطع به امر معینی را برای او در پی داشته باشد و آثار جنگ و صلح را به قطع خود حواله دهد، هرگز در برابر قانون و ملت معذور نخواهد بود. سرّ عدم معذوریت او و همین است که منجزیت و معذریت دایرمدار قطـع بمـاهوقطع نیسـت، بلکـه بـر مـدار روح مسـئولیت و روح تقصـیر در مقدمات حکم جریان دارد و وجود یا عدم قطع تفاوتی در آن نخواهد داشت. ازاین‌رو مـی‌بینیم کـه قـرآن از باورهای جاهلیت به ظن و گمان و جهالت‌هایی تعبیر می‌کند که در آن معذور نمی‌باشند، با اینکه آن عقاید نزد خود ایشان قطعی است» (۳۴ و ۳۵).

تبیین مراد از روح مسئولیت و روح تقصیر در کلام ایشان و تحقیق مطابقت آن با موازین قرآنی و روایی پژوهش دیگری را می‌طلبد، ولی بیان ایشان به‌عنوان عالمی اصولی در میزان‌نخوانـدن قطع‌بمـاهوقطع بـرای تحقق منجزیت و معذریت تنها یافته‌ای است که همسو با نتایج این نوشتار است.

نتیجه گیری

قطع مدنظرِ اصولیان در ظاهر تعریفی روشن و واضح دارد، اما پیداکردن مصداق آن در واقع بیرونـی و تطبیق آن بر تعالیم وحیانی در نهایت ابهام است. اگر مـراد از قطـع معـذر همـان آرامـش و اطمینـان قلبـی بیان‌شده در کلام وحی باشد، موضوعی برای خطارفتن و معذربودن آن باقی نمی‌ماند و اگر علم و یقین مراد از قطع نباشد و مواردی چون «لَا یَحْسَبُ الْعِلْمَ فِی شَیْءٍ مِمَّا أَنْکَرَهُ»، «لَا یَـرَی أَنَّ مِـنْ وَرَاءِ مَـا بَلَـغَ مَـذْهَباً لِغَیْرِه» و «یَرَوْنَ الْمَعْرُوفَ مُنْکَراً وَ الْمُنْکَرَ مَعْرُوفاً فَفِی ذَلِکَ یَطْبَعُ اللَّهُ عَلَی قُلُوبِهِمْ» از مصادیق آن به شـمار آید، سخن‌راندن در حجیت آن بسیار دور از لسان تعالیم وحیانی است کـه در آن باورهـای آدمـی بـه‌عنوان میزان حجیت معرفی نشده است، بلکه گاهی حجیت از پاره‌ای باورها نفی شـده اسـت و گـاهی صـاحبان

باورهای اشتباه به‌عنوان شرورترین خلایق معرفی شده‌اند. چه آنکه چنین باورهای نادرستی در سایهٔ نافرمانی از فرمان‌های خداوندی و پشت کردن به اولیای الهی شکل گرفته است. نافرمانی‌ها و کوتاهی‌ها، باورهای باطل در پی آن و دنباله‌روی باورها، جملگی اعمال بندهٔ گنهکار و سرکشی است که راه نافرمانی در پیش گرفته است و بازگشت آن اعمال در آخرت، حقیقت عذاب او خواهد بود.

در پایان نکاتی پیرامون نتایج بیان‌شده ذکر می‌شود:

یک. به نظر می‌رسد تحقیق‌نکردن علمای اصولی در موضوع قطع و حجیت آن در لسان وحی، نپرداختن به آیات و روایات مرتبط با موضوع و اکتفا به خطورات ذهنی و فکری از سوی ایشان، نشان از کاستی و ناکارآمدی مرام و مسلک موجود در علم اصولِ متجدد دارد و تمایز بین قصور و تقصیر در حجیت عمل مکلف در مسائل فقهی نیز خود بیانگر ملتزم‌نبودن اصولیان به نتایج اصولی در فقه است.

دو. اعطای حجیت ذاتی به باورهای باطل آدمیان، خود موجبات تغافل و بی‌توجهی نسبت به احتمال خطا در باورها را فراهم آورده است و سرپوشی بر نقایص و نافرمانی‌ها خواهد بود.

سه. نتایج این نوشتار در میزان نبودن باورهای آدمی هرگز به این معنا نیست که هیچ‌یک از کسانی که در باورهای خود نقص و اشتباهی دارند، در درگاه خداوند معذور نبوده و همگی مؤاخذه می‌شوند. آنچه ثابت شد وجود باورهایی تغییرنیافتنی و به‌اصطلاح قطعی است که حجت نیست و از سوی خدا و اولیای خدا مذمت و محکوم شده است. لازم است وجه تمایز باورهای باطل از حیث معذریت و عدم معذریت در تحقیق «روح مسئولیت» بیان‌شده در کلام آقای سیستانی و تبیین جایگاه آیاتی چون (لا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْساً إِلاَّ وُسْعَها) (بقره: ۲۸۶) و (لا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْساً إِلاَّ ما آتاها) (طلاق: ۷) و روایاتی چون «أَيُّ رَجُلٍ رَكِبَ أَمْراً بِجَهَالَةٍ فَلَا شَيْءَ عَلَيْه» (حر عاملی، ۱۵۸/۱۳) در پژوهشی دیگر جستجو شود.

منابع

قرآن کریم، ترجمهٔ فولادوند

ابن‌بابویه، محمدبن‌علی، الأمالی، چاپ ششم، تهران: کتابچی، ۱۳۷۶.

ـــــــــــــــــ، معانی‌الأخبار، قم: اسلامی، ۱۴۰۳ق.

ـــــــــــــــــ، التوحید، قم: جامعه مدرسین، ۱۳۹۸ق.

اشکنانی، محمدحسین، دروس فی اصول‌الفقه (توضیح الحلقة الثانیة)، قم: باقیات، ۱۴۳۰ق.

اصفهانی، محمدحسین، نهایة الدرایة فی شرح الکفایة، چاپ دوم، بیروت: آل‌البیت(ع) لاحیاء التراث، ۱۴۲۹ق.

انصاری، مرتضی‌بن‌محمدامین، فرائد الاصول، چاپ پنجم، قم: اسلامی، ۱۴۱۶ق.

برقی، احمدبن‌محمد، المحاسن، چاپ دوم، قم: اسلامی، ۱۳۷۱ق.

حسینی سیستانی، علی، الرافد فی علم الأصول، قم: لیتوگرافی حمید، ۱۴۱۴ق.

خوئی، ابوالقاسم، مصباح الأصول، قم: إحیاء آثار السید الخوئی، ۱۴۲۲ق.

راغب اصفهانی، حسین‌بن‌محمد، مفردات ألفاظ القرآن، به‌تحقیق صفوان عدنان داوودی، بیروت: دارالقلم، ۱۴۱۲ق.

شریف الرضی، محمدبن‌حسین، نهج البلاغة، تحقیق و تصحیح صبحی صالح، قم: هجرت، ۱۴۱۴ق.

ـــــــــــــــــ، ترجمه و شرح نهج البلاغة، به‌تحقیق و ترجمهٔ فیض‌الاسلام، چاپ پنجم، تهران: چاپ و نشر تألیفات فیض‌الاسلام، ۱۳۷۹.

حر عاملی، محمدبن‌حسن، تفصیل وسائل الشیعة إلی تحصیل مسائل الشریعة، قم: آل‌البیت(ع)، ۱۴۰۹ق.

صدر، محمدباقر، دروس فی علم الأصول، چاپ پنجم، قم: اسلامی، ۱۴۱۸ق.

ـــــــــــــــــ، بحوث فی علم الأصول، بیروت: الدار الاسلامیة، ۱۴۱۷ق.

ـــــــــــــــــ، مباحث الأصول، قم: مرکز النشر مکتب الإعلام الإسلامی، ۱۴۰۸ق.

صنقور، محمد، المعجم الأصولی، چاپ دوم، قم: طیار، ۱۴۲۸ق.

طبرسی، حسن‌بن‌فضل، مکارم الأخلاق، چاپ چهارم، قم: الشریف الرضی، ۱۴۱۲ق.

طبری، محمدبن‌جریر، المسترشد فی إمامة علیّ‌بن‌أبی‌طالب(ع)، به‌تصحیح احمد محمودی، قم: کوشانپور، ۱۴۱۵ق.

طریحی، فخرالدین‌بن‌محمد، مجمع البحرین، به‌تصحیح احمد حسینی اشکوری، چاپ سوم، تهران: مرتضوی، ۱۳۷۵.

عیاشی، محمدبن‌مسعود، تفسیر العیّاشی، به‌تصحیح هاشم رسولی محلاتی، تهران: المطبعة العلمیة، ۱۳۸۰ق.

قمی، علی‌بن‌ابراهیم، تفسیر القمی، تصحیح طیب موسوی جزائری، چاپ سوم، قم: دار الکتاب، ۱۴۰۴ق.

کلینی، محمدبن‌یعقوب، الکافی، چاپ چهارم، تهران: دار الکتب الإسلامیة، ۱۴۰۷ق.

مجلسی، محمدباقربن‌محمدتقی، بحار الأنوارالجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار، چاپ دوم، بیروت: دار إحیاء التراث العربی، ۱۴۰۳ق.

مظفر، محمدرضا، أصول الفقه، چاپ پنجم، قم: اسلامی، ۱۴۳۰ق.